

## اقلیم پارس

آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس - انتشارات انجمن آثار ملی ( شماره ۴۸ )

تألیف سید محمد تقی مصطفوی - چاپ تابان - آذر ۱۳۴۳

۵۹۶ + ۸ + لو + سی و شش صفحه

بک کتاب گرانبهای دیگر بر کتابهای ذبقیمتی که در باب فارس نوشته شده است افزوده شد و آن کتاب « اقلیم پارس » تألیف استاد محترم آقای سید محمد تقی مصطفوی است صرفاً جهت معرفی و آثار اینه تاریخی فارس و بهمین مناسبت اینک فرصتی حاصل میشود که من چند کلمه ای شوخی وجدی در باب فارس و سرزمین سحرانگیز و مردم مهماندوست آن بزبان آرم . فارس از جهت داشتن تواریخ محلی از همه نقاط ایران خوشبخت تر است ، در واقع اگر هیچ کتاب دیگری هم نبود تنها فارسنامه ناصری میرزا حسن فنائی کافی بود که جوابگوی بیشتر احتیاجات مربوط به تاریخ فارس باشد و حال آنکه دهها کتاب دیگر درین باب میتوان یافت که بیشتر آنها در فهرست مآخذ همین کتاب آقای مصطفوی معرفی شده و از آنجمله است : مزارات شیراز، آثار تاریخی شیراز، آثار تاریخی مرو دشت، آثار المعجم ، تاریخ پارس، راهنمای اجمالی تخت جمشید . راهنمای تخت جمشید ، شیراز یا خال رخ هفت کشور، فارسنامه ابن بلخی، کاخ آبادانا، جلد چهارم گزارشهای باستانشناسی، تخت جمشید پرفوراشمیت (کتاب یا نصد قومنی که آنرا تنهادریشت و بترین کتابفروشی هامیتوان دید) و دهها سفرنامه و صدها مقاله و هزارها شعر و ترانه که برای فارس و شیراز جنت طراز ساخته و پرداخته شده است .

این تنها اشاره ای در باب تواریخ اختصاصی فارس بود و گرنه اگر حقیقت را بخواهیم، تاریخ ایران از روز اول بر مدار کار فارس و پارسیان میگذرد. اگر دو هزار و پانصد سال پیش کوروش و داریوش در دنیا نام آور شدند در نخستین سطر کتیبه خود نوشتند « من پارسی ام »<sup>۱</sup> و اگر امروز هویدا برای این مملکت صدارت دارد باز خود را به پارسی ها می بندد و می گوید « من پنجاه درصد شیرازیم » .

آنروز که امپراطوری ساسانی بر سند و قسطنطنیه دامن می کشید ، شاپورش را که هنوز در شکم مادر بود تاج سلطنت بر سر می نهادند و نوشیروان ها و پرویز هایش خود را از نژاد اردشیر بابک و پرستار معبد ناهید اصطخر می شمردند و وقتی هم که قرن بیستم پیش آمد و مشروطیت ایران با خون میرزا آقاخان ها و شیخ احمد روحی ها و ستارها و باقرخان ها نقش آزادی نوشت ، دوره های مثالی

۱- عنوان کتیبه داریوش در کانیال مصر

این مقاله را در کتر باستانی به مناسبت انتشار کتاب

«اقلیم پارس» نوشته، ولی مباحثی چند در هم آمیخته که از صورت تقریظی و انتقادی بیرون شده است .

تصور می رود اگر فرزند کتر باستانی در تسخیر کره ماه هم تحقیقاتی بکند از کرمان و زندگی

کرمانی ها یاد خواهد کرد و سنجش این دو را داستانی خواهد ساخت و این روشی است درخور

تمجید و تحسین بسیار. خوانندگان مجله شیرینی و شیوانی و روانی مقالات دکتر باستانی را خوب

(مجله یقما)

دریافته اند و عطار گفتاری نمی باید .

آن را سردار فاخر حکمت پارسی چرخانند و گردانند. اگر بیغمیری آمد سلمان پارسی مشیر و مشاورش بود و اگر لغو کمپانی رژی در نظر بود آیت‌الله شیرازی دست از آستین بدر کرد. اگر اعتمادالدوله ابراهیم خان دائر مدار کار قاجار شد از فارس بود و اگر علم بیرجندی نخست وزیر و رهبر حزب شد داماد فارسی‌ها بشمار می‌آمد و دیگر چه توان گفت در باب اقلیمی که فرهنگمدارش حکمت‌ها هستند و رکن چهارم مشروطیتش فرامرزی‌ها و رکن اقتصادش نمازی‌ها و رکن ادبش دشتی‌ها و گلبازش خلیلی‌ها و... و...

\*\*\*

وقتی نقشه کتاب اقلیم پارس را در خصوص آثار تاریخی فارس نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در هر نقطه‌ای و در هر گوشه‌ای خاطرهای هزارساله و دوهزارساله هست، از آباده و ابرقوه و ده بید گرفته تا بندر طاهری و نابند و کازرون و بوشهر و حتی جزیره خارک همه گواهان شکوه قریهای ما هستند و بقول حبیب یغمائی:

از کورش و اردشیر و دارا	میراث رسیده است ما را
در هر قدمی و هر بدستی	پسائی بفتاده است دستی
دشتی نه که نیست رزمگاهی	راهی نه که نیست شاهراهی
آن صفا مقام شهریاری است	و آن بقعه مزار نامداری است

در واقع هر تلی که در این شهر است يك اثر تاریخی دارد، و جالب اینکه اداره باستانشناسی تقریباً بیشتر این اماکن را ثبت داده است و آقای مصطفوی نیز ذیل شرح هر اثر تاریخی توضیح داده‌اند که این اثر به شماره فلان جزء انبیه تاریخی ثبت شده است بطوریکه اگر اسان این ثبت را می‌دید ممکن بود خدای نکرده تصور کنند ستونهای تخت جمشید و نقش رستم همین دیروز و پریروز ساخته شده است! یا اگر این ثبت نبود، زمین خواران، زمین‌های اطراف قبر خواجوراد برتر بنام خود ثبت میدادند!

این کتاب شامل شرح کلیه آثاری است که در تحقیقات باستانشناسی اخیر فارس مورد توجه بوده و در واقع آن را تخت جمشید و آثار اصطخر و نقش رستم باید نام برد. در صفحه ۳۲ کتاب، آقای مصطفوی اشاره کرده‌اند که «خاکبرداری و عملیات علمی تخت جمشید بر اثر مساعی دانشمند فقید پروفیسور هر تسفلد آلمانی و بریاست او با تحصیل اجازه ازدولت شاهنشاهی در سال ۱۳۰۹ (ش) به هزینه بنگاه شرقی دانشگاه شیکاگو... آغاز گردید، از سال ۱۳۱۴ ریاست علمی هیئت مزبور برعهده آقای دکتر اربک اشمیت امریکائی قرار گرفت و تا پایان ۱۳۱۸ عملیات علمی هیئت مزبور... ادامه یافت و از آن پس بنگاه علمی تخت جمشید به دستور و نظر اداره کل باستانشناسی وزارت فرهنگ عملیات خاکبرداری و صیانت آثار مزبور را عهده‌دار گردید.»

اما اگر بخواهیم حقیقت را بدانیم باید بگوئیم که عملیات خاکبرداری تخت جمشید سالها پیش از هر تسفلد انجام گرفته و بهر حال شاهزادگان قاجار شاید نخستین کسانی هستند که از چهره این سنگها و ستونها غبار زوده‌اند و اگر واقع و حقیقت محض را بخواهیم بگوئیم باید اذعان کنیم که نخستین کاوش صد در صد علمی! در باب آثار قدیمه ایران، صد و پنجاه سال قبل، یعنی صد سال قبل از هر تسفلد بوسیله يك باستانشناس و عتیقه شناس خیلی ریزه میزه و معروف، یعنی جناب موش...!

آری تعجب نفرمائید - يك موش و آنهم از اهالی زنجان ! صورت گرفته و در واقع كوششهای پی گیر يك موش ضعیف ناتوان بود که موجب حفاربهای بزرگ آثار تاریخی قدیم - ابتدا در آذربایجان و سپس در تخت جمشید - شد ، ... برای اینکه تصور نفرمائید قصد شوخی در میان است ، اکنون این داستان را از قول میرزا حسن فسائی مؤلف فارسنامه ناصری بشنوید :

«وهم درین سال [ ۱۲۲۶ ق ] قبر ارغوان خان چنگیزی [ که در سال ۶۹۰ هـ . وفات نمود ] ظاهر گردید ... در نیم فرسخی بقعه فیدار قریه ایست معروف به ارغون و در بالای آن قریه چشمه ایست مشهور به ارغون بلاغی ، روزی چوپان کر بلائی فتحعلی نام شاهیسون کوسفندان خود را در دامنه آن میچرایید ، ناگاه موشی را دید که از سوراخی چند دانه مهره سفید بیرون آورد و در آفتاب گذاشت ، مرد چوپان آن مهره ها را برداشت ، چند دانه به نامزد خود که دختر کر بلائی فتحعلی ولی نعمت او بود داد و چند دانه دیگر برای خود نگاهداشت ... کر بلائی فتحعلی با او بر در سوراخ موش رفت و زمین را چون بشکافت سردابی پیدا گشت و اسبابی چند از طلا و جواهر آلات بیافت ... شخص چوپان چون این خدمت را به کر بلائی فتحعلی نمود تقاضای آن نامزد را داشت .. کر بلائی فتحعلی از درامتناع در آمده سخنان زشت و دشنام بیغام داد ، مرد چوپان مأیوس شده قصه به نواب عبدالله میرزا والی خمسه رسانید ، نواب معزی الیه بتوسط چند نفر امین ، تمامت اسباب غازان خانی را از کر بلائی فتحعلی شاهیسون بازیافت نمود و تفصیل آنها : يك عدد جیقه طلای مرصع که به وضعی غریب ساخته و دانه های ریزه از لعل و زمرد و فیروزه بر آن نصب نموده بودند ، و کمر بندی باز بهمین دستور ، و يك قبضه خنجر که دسته و غلاف آن طلای مرصع بود ، و پارچه های دیگر که از قراین معلوم میکشت زین اسب بود که چرمش پوسیده طلا باقی مانده است ، و يك عدد تنگ که چهار پر طلای مرصع پراز آب ، و يك جام طلای مرصع به لعل و فیروزه ، و يك رشته بند شمشیر که کرمکهای طلا داشت ، و چند دانه لعل از بادام درشت تر و کوچکتر ، و معادل بیست و پنج دانه مروارید غلطان باندازه فندق ... و چند عدد میخ طلا که وزن هر يك بیست و پنج مثقال بود ، جستند و چند نار موی سیاه و سفید و قرمز که شبیه موی ریش بود در آنجا یافتند و تمامت آن اسباب را به طهران آورده از نظر همایون گذرانده در صندوقخانه مبارک گذاشتند ، و کار کر بلائی فتحعلی شاهیسون درین معامله به تکدی و در بوزه کاری رسید ... » ۱

بعد از رسیدن این اخبار به فارس ، «نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس حکم نمود تا کناره سر صندوقهای سنگی دخمه های کیانی را در تخت جمشید مرودشت - به اندازه ای که آدمی در آنها رود - شکستند ، و جز مشت خاک نرمی را از جمشید و کلاس و قباد ندیدند ، فاعتبروا یا اولی الابصار » ۲ .

بنده باید اضافه کنم که پس از فرمانفرما مرحوم فرهاد میرزا حاکم فارس ( ۱۲۹۳ - ۱۲۹۸ ق ) دست به کاوشهای در تخت جمشید زد و آنرا زیر و رو کرد که بقول مرحوم مشیرالدوله ، «بواسطه کاوشهایی که سابقاً متمدنالدوله (فرهاد میرزا) در آنجا کرده ، اضلاع دیگر [ طالار سد ستون ] چنان دوزیر خاک آوار پنهان شده که دیگر در هیچ جا خاک قدیم را نمیتوان دید » ۳

۱ - داستان این فتحعلی و دخترش آرزورا ، حبیب یغمائی طی کتابی دلکش بنام «دخمه ارغون» چنان دلپذیر پرداخته است که باید خواند و لذت برد که بگفتن نیاید . ۲ - فارسنامه ناصری

گفتار اول ص ۲۶۲ . ۳ - ایران باستان ص ۱۵۸۳ .

پس متوجه شدیم که فضل کاوش‌ها و حفاریات از متقدمان است که به امید دیدن اشیاء قیمتی و حتی کندن سربهای لای سنگها (برای پر کردن تفنگک) از زیر و رو کردن این آثار صنادید عجم خودداری نکرده‌اند. ۱

در مقدمه کتاب، جناب آقای علی اصغر حکمت فصل مشبعی در باب جغرافیای تاریخی شیراز و فارس مرقوم داشته و همه کسانی را که در باب فارس مطلبی نوشته یا شعری گفته‌اند یاد کرده‌اند ۲ و آن قدر آیه و حدیث و روایت و شعر در باب فضیلت رجال فارس مفاخره سرزمین فارس از قرآن و کتب فقهی و ذواوین شعرا نقل کرده‌اند که خاطرۀ سید قرشی و سیاه حبشی و داستان نژاد برتر آلمان‌ها را بیاد می‌آورد، و جالب‌تر این روایات سخن عمر خطاب است که گفت: «الا، ان لاهل فارس عقولاً استحقوا ما كانوا فيه من الملك». ۳ و در واقع شعر سعدی مصداق همین کلام است: که نیکان خود بزرگ و نیک روزند و بعد در تکمله افزود:

اقلیم پارس و اعم از آسیب دهر نیست      تا بر سرش بود چو نوئی سایهٔ هما  
بنده می‌خواهم در باب این مصرع از شعر سعدی که نام کتاب آقای مصطفوی نیز از آن گرفته شده است چند نکته‌ای عرض کنم:

این مصون بودن «اقلیم پارس» و «حکومت پارس» به عقیدهٔ من موجبات خاصی دارد: نخست موقعیت طبیعی این سرزمین است که از جنوب آن خلیج فارس، مثل خندقی وسیع آن را از آسیب عرب محفوظ داشته، از شمال و غربش کوهستان بختیاری و زاگرس، چنانش در میان گرفته که تیراز میان درختانش نمی‌گذرد و راه عبور بر هر بیگانه‌ای بسته است و در شرق هم کرمان و کویر کرمان بلاگردان فارس است، علاوه بر آن در هر کنارش دره‌ها و تنگه‌هایی مثل دربند پارس دارد که لشکریان اسکندر مقدونی را سالها پشت دروازه می‌گذاشت و قلعه‌هایی بوده است مثل

۱- و این در صورتی است که قرن‌ها پیش، عضدالدوله ابونصر پسرش و سلطان ابراهیم پسر شاهرخ و علی بن سلطان خلیل آق قویونلو، انگشت به این آثار نرسانده باشند، چه آنطور که میدانیم همهٔ این پادشاهان عالیقدر به سیرهٔ اولاد عجم یادگاری‌هایی بر سنگهای تخت جمشید نوشته‌اند (عضدالدوله در ۳۴۴ و ابونصر بن عضدالدوله در ۳۹۲ و سلطان ابراهیم در ۸۲۶ و علی بن سلطان خلیل بن سلطان حسن آق قویونلو در ۸۶۹) ۲- و عجیب اینست که با اینکه بیشتر اشعار شعرای معروف و غیر معروف فارسی و غیر فارسی را آورده‌اند این شعر عالمگیر استاد صورنگر از قلم افتاده است که گفت:

هر باغبان که گل به سوی برزن آورد      شیراز را دوباره بیاد من آورد  
آنجا که گربه شاخ کلی آرزوت هست      کلچین به پیش یای تو بک خرمن آورد  
نازم هوای پارس که از اعتدال آن      بادام بسن شکوفه مه بهم آورد ...  
و حبیب یغمائی را نیز قصیده‌ای مفصل      در وصف شیرازست که جناب حکمت بدان اشاره  
نفرموده‌اند، و آن قصیده بدین مطلع است:

شیراز را زیبا بتی بر بسته زبور بنگری      چون از فراز قلۀ الله اکبر بنگری  
۳- هر برتری و پادشاهی که مردم فارس بدان نائل شدند حقا در اثر خردی است که دارند.

قلعه ارجان و قلعه خرّمه که يك فرسنگ سر بالائی داشت و قلعه نبر و قلعه اصطخر و غیر آن<sup>۱</sup>، و در پناه همین کوهها و کوهستانها بود که سالها صولت عشا بر آن بردولت‌ها می‌چربید و چماق هر يك بیشتر نو می‌خورد و بخوبی هر کدام بهتر بخو می‌بید، کارش بیشتر بود و فقط روزی این «پازن» های کوهستان بدام افتادند که دامنه جلگه‌های شولستان و دشت ارژن را رها کرده، باغ بهارستان را بر شکفت کوه مره و فلات سرخ و مزایجان ترجیح دادند و نصیحت همشهری‌ها و پیرومراد خودشان شیخ حسن سیرجانی (نبی السارقین- پیغمبر دزدان) را نشنیدند گرفتند، که هشتاد سال پیش گفته بود:

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین  
نشین توله این کنج محنت آباد است  
ترا ز قله ده مرده می‌زنند صفیر  
ندانم که درین دامگه چه افتاده است؟<sup>۲</sup>

عامل دیگر برتری، وضع اقلیمی این ناحیه است که آن سرزمین را بر اثر رطوبت و حاصلخیزی فراوان، سبز و خرم نگاهداشته و موجباتی فراهم کرده که گاو و گوسفند در آنجا براحتی بچرند و آدمیزاد راحت بخورند و آسوده بخوابند و مسلم است در چنین محیط و مأمنی، که نان و آب هست و دیوار و پناه هست و چماق «ارچن» هم هست و عقل هم بقول عمر هست، دیگر میخواستند نان فارسی نوی روغن نباشد؟

\*\*\*

بیست و پنج قرن تمام میگذرد که فارس بر ایران برتری خود را ثابت کرده است: از کورش کبیر (۵۵۹ ق. م.) تا پایان کاردارای سوم (۳۳۰ ق. م.) = ۲۲۹ سال، از اردشیر بابکان (۲۲۶ م.) تا یزدگرد سوم (۶۵۱ م.) = ۶۳۰ سال آنرا فارسیها بر فلات ایران حکومت کرده‌اند، و زرد ارس تا بدریای کنگک و از حلب تا کاشغر میدان حکومت آنان بوده است. در واقع نصف تاریخ قدیم ما سهم آنان بوده.

بعد از اسلام هم، هر چند پادشاهان ایران اغلب از نواحی دیگر بوده‌اند، باز بسیاری از آنها مرکز کار را در شیراز و فارس قرار داده و بر سایر نواحی حکومت رانده‌اند چنانکه دلمیان از عمادالدوله (۳۲۱ هـ.) تا ملک منصور بن عمادالدین (۴۴۸ هـ.) و شبانکارگان در همین روزگارها بر جنوب مسلط شده و تا (۵۹۷ هـ.) بر کرمان و فارس حاکم بوده‌اند و اتابکان فارس از اتابک سنقر بن مودود (۵۴۲ هـ.) تا زمان ترکان خاتون (۶۶۲ هـ.) و آل اینجو و آل مظفر (از حدود ۷۳۰ هـ.) تا ۷۹۶ هـ.) و درین اواخر خاندان زند (از ۱۲۶۰ تا ۱۳۰۹ ق.) به تمام ایران از شیراز فرمان صادر کرده‌اند، یعنی قریب ثلث تمام ۱۳۰۰ سال بعد از تسلط عرب، و اگر دو بیست سال تسلط عرب و صد سال تسلط مغول و صد سال قدرت تیمور را جدا کنیم، باز سهم عمده حکومت، نصیب پارسیان بوده است. من کار به سایر نواحی ایران ندارم، ما کرمانیها که همسایه فارس هستیم، معنی این تسلط و قدرت متمادی همسایه غربی خود را خوب درک می‌کنیم.

در پای خم افتاده‌ام و مست و خرابم  
همسایه دیوار بدبووار شرابم  
درواقع در طی این دوهزار و پانصد سال تاریخ مدون ایران، کرمان همیشه از همسایگی فارس جز سرو صدای يك همسایه مقتدر بهره‌ای نبرده و برخلاف نظر آن رند حکیم مآب پارسی که گفت:

- ۱- به قول یاقوت، در فارس پیش از پنج هزار قلعه منفرد در گوهستانها و نزدیک شهرها وجود دارد و در میان اینها قلعه‌هایی است که امکان تسخیر آنها هم به خاطر نمیرسد، از مجمع‌البلدان
- ۲- آثار پیغمبر دزدان مصحح نگارنده چاپ سوم ص ۱۲۱

توانگران که به جنب سرای درویشند ضرورت است که از حال او بیندیشند

این همسایه‌ها هرگز نه تنها در اندیشه ما نبوده‌اند، بلکه بینی و بین‌الله ضرور صدمه هم داشته‌اند، این سرزمین دل‌انگیز از بد و خلقت زمین، از نظر اقلیمی، يك همسایه مردم آزار برای کرمان بوده است، زیرا آنطور که میدانید، ابرهائی که در ایران بارندگی میکنند عموماً از مغرب (یعنی از دریای مدیترانه) به شرق و ایران می‌آیند و چون از نواحی جنوبی زاگرس میگذرند، هر چه باران دارند بر کوهستانهای فارس می‌بارند و خوب که عصاره خود را ریختند آنوقت سایه بر سر کرمان می‌افکنند و میگذرند، بدینجهت است که شیراز بطور متوسط در سال بیشتر از پانصد میلیمتر باران دارد و حال آنکه کرمان اصولاً باران متوسط سالیانه آن از صد میلیمتر (يك پنجم همسایه) بیشتر نیست و این مقدار باران همانقدر نیست که کیکهای کوهستان و آهوی بیابان را سیراب سازد.

به عبارت ساده‌تر، کوهستان های فارس همیشه ابرهای باران‌زا را نگاه میدارند و آنها را تا بن‌مایه می‌دوشند، ولی در عوض، شاهزادگان فراری و باغبان و سرکشان فتنه‌زا و ایلات و عشایر را به کرمان میفرستند! این نخستین دلیل بود که چرا اقلیم پارس را غم از آسیب دهریست . . . . ان شاءالله بر من خرده نخواهید گرفت که چرا از فارس- آن سرزمین مردخیز پربرکت - گلایه‌ای دارم و حق همسایگی بجای نمی‌آورم، و اصولاً شاید بگوئید چه دلیلی دارد که هنگام بحث از کتاب اقلیم فارس، کار را به کرمان می‌کشانم و گفتگو از کرمان میکنم، حقیقت اینست که بهر حال همه کوشش من در باز نمایاندن گوشه‌هایی از تاریخ کرمان است و هر جا و هر موقعیتی پیش آید مجنون وار سخن از لیلی میگویم و در اینجا نیز به قول بیهقی «اگر از خوانندگان کسی گوید، این چه درازی است که بوالفضل در سخن میدهد؟ جواب آست که: من تاریخی میکنم پنجاه سال را که بر چندین هزار ورق می‌افتد، و در او اسامی مهتران و بزرگان است از هر طبقه، اگر حقی بیاب همشهریان خود هم بگزارم، باید که از من فراستانند.»<sup>۱۴</sup>

علاوه بر آن، این گلایه من از باب حقایقی است که بهر حال برای این سرزمین گذشته‌است و الحب و البغض یتواران ... شنیده‌اید که (بعد از جنگهای متمادی و خونین فرانسه و آلمان) وقتی کسی از **کلمانسو** سیاستمدار بزرگ فرانسه پرسید: جناب وزیر، شما که هرگز به برلن نرفته‌اید و آن مردم خوش اخلاق و آن دختران زیبا و آن خیابانهای دلکش و خوبی پسندیده مردم آن را ندیده‌اید، چرا تا این حد از مردم آلمان بد گوئی و انتقاد میکنید؟

کلمانسو گفت: صحیح است، من به برلن نرفته‌ام، ولی آخر مردم برلن دوسه بار بعد از ۱۸۷۰ به پاریس آمده‌اند!!... ما کرمانیها هم اگر سایه سروهای باغ ارم شیراز را ندیده‌ایم و با ترکان پاریس- گوی و بخشندگان عمر آنجا حشر و نشر نداشته‌ایم و از لطف و صفای شهر گل و بلبل بهره‌برده‌ایم اما حقیقت اینست که چندبار عبور سواران بهارلو و تفنگداران قشون اسلامی و توجهات شبانکاران و عنایات ایلات خمسه و عرب را دیده و شنیده‌ایم . . . .

اکنون باز گوئیم از علت دوم اینکه چرا اقلیم پارس را غم از آسیب دهریست ...

(در شماره بعد)